

روایت آیت‌الله مهدوی کنی(رض) از کشف حجاب

۳ بهمن ۱۳۹۳ ساعت ۱۳:۴۶

کشف حجاب اجباری رضاخان جزء خاطرات بسیار تلخ ایرانیان است که در ذهن‌ها ماندگار شد. مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی به خاطر دارد خواهرش که سه سال از او بزرگ‌تر بود، روزی گریان و با لباس پاره به خانه آمد. ماموران رضاخان به حجاب دختر کوچک نیز رحم نکرده بودند.

در دوره سلطنت رضاشاه، من کودک بودم و اقدامات ضد مذهبی او را تا حدودی به یاد دارم. رضاشاه با حجاب زنان مخالف بود و دستور کشف حجاب را در سراسر کشور حتی در دهات و روستاها صادر کرده بود و در دهات ژاندارم‌ها مأمور اجرای آن بودند.

من حادثه تلخی از این دوران به یاد دارم. در آن زمان من کودک بودم و هنوز به مدرسه نمی‌رفتم، روزی در منزل بودم، هم‌شیره‌ای دارم که سه سال از من بزرگ‌تر است. از مکتب‌خانه به منزل می‌آمد (در آن زمان مدرسه برای دخترها وجود نداشت) دیدم در حال گریه‌وزاری از مکتب‌خانه برمی‌گشت، زیرا مأمورین ژاندارمری چادرش را پاره کرده بودند.

سن او خیلی کم بود شاید هفت، هشت سال بیشتر نداشت. خواهرم می‌گفت: امنیه (آن وقت به ژاندارم‌ها، امنیه می‌گفتند) در راه مرا دید و چادرم را از سرم گرفت و از وسط پاره کرد. بعد روی سرم انداخت و گفت که حالا همین جوری برو! خواهرم به خاطر اینکه به حفظ چادر و حجابش اهمیت می‌داد خیلی برایش ناگوار بود. پدرم هم خیلی ناراحت شد و گفت این امنیه کجاست؟ برویم پیدایش کنیم که بعد نمی‌دانم چه شد.

علی‌ای حال از جنایاتی که من خودم به چشم دیدم همین مسئله برداشتن چادر از سر زنان بود. حتی در روستایی مثل کن هم مزدوران رضاخان نمی‌گذاشتند زن‌ها چادر داشته باشند.

از آنجا که روستای کن در آن زمان با تهران فاصله داشت، زن‌ها آنجا خیلی مقید بودند که حجابشان را حفظ کنند، الان هم کنی‌های اصیل حجابشان همان چادر است و خیلی هم محفوظند و معمولاً صورتشان را هم باز نمی‌کنند. در آن زمان زن‌ها برای اینکه چادرشان را حفظ کنند روزها از منزل بیرون نمی‌آمدند و اگر می‌خواستند به حمام و یا دیدن اقوام بروند شب‌ها می‌رفتند. علاوه بر این چون می‌دیدند در شب نیز ممکن است مشکلاتی پیدا شود خانه‌ها را به هم ارتباط داده و به یکدیگر در باز کرده بودند که آثار آن در همین منزلی که ما الان در کن داریم هنوز باقی است.

خانه‌ها تا حمامی که در بالای ده بود به هم راه داشتند. واقعاً اگر از نظر تاریخی بررسی شود که این درها برای چیست معلوم می‌شود حادثه‌ای بوده که اینها از در معمولی نمی‌رفتند بلکه به جای درهای معمولی از درهای غیر معمولی عبور و مرور می‌کردند. این آثار تاریخی به وضوح جنایات رژیم پهلوی را آشکار می‌سازد.

از کارهای دیگر رضاخان [ترویج] لباس متحدالشکل و تغییر لباس روحانیون و لباس بومی مردم بود. آنچه که من شنیده‌ام این بود که پهلوی به بهانه‌ی اصلاح در جامعه‌ی روحانیت و علما دستور داد که باید در میان آنان تصفیه‌ای صورت گیرد چون هر فردی نباید ملبس به این لباس بشود.

ظاهر امر این نبود که ما می‌خواهیم لباس را از علما بگیریم و خلع لباسشان کنیم، بلکه این طور می‌گفتند که افرادی که می‌خواهند ملبس به این لباس بشوند باید شرایطی داشته باشند، امتحان بدهند و قهرماً آنها را از عهده‌ی امتحان برمی‌آیند قبولشان کنند و آنها که از عهده بر نمی‌آیند حق پوشیدن لباس ندارند، آن وقت افرادی که اجازه اجتهاد داشتند به پوشیدن لباس مجاز بودند.

در این رابطه بعدها ما شنیدیم که مرحوم آیت‌الله العظمی [سید ابوالحسن] اصفهانی که مرجع تقلید آن زمان بودند به خاطر حفظ لباس علما و روحانیت به خیلی‌ها اجازه‌ی اجتهاد داده بودند که واقعاً مجتهد نبودند. اما این اقدام ایشان فقط به خاطر حفظ اساس و لباس روحانیت بود و تعدادی هم امتحان می‌دادند و تصدیق مدرس می‌گرفتند و در سلک کارکنان دولت درآمدند. البته این مسئله را من شنیده‌ام چون در آن زمان کودک بودم، همچنین نقل کرده‌اند که عوامل رضاخان لباس برخی روحانیون را به بهانه اینکه با پارتی‌بازی توانسته‌اند لباس روحانیت را بپوشند درمی‌آوردند.

اگرچه پاره‌ای از این افراد صلاحیت پوشیدن این لباس را نداشتند، ولی واقعیت این است که بسیاری از افراد صالح هم از پوشیدن این لباس محروم شدند. حتی ما می‌شنیدیم که پاسبان‌ها در خیابان قبا‌ی روحانی‌ها را با چاقو پاره می‌کردند برای اینکه لباس متحدالشکل ایجاد شود.

منبع: کتاب خاطرات آیت‌الله مهدوی کنی

